

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

قراءت فارسی پیشرفته
بخش نوزدهم

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های نویسنده است. معالجاتشان به نتیجه نمی‌رسد. بچه دیگران را هم به فرزندی نمی‌پذیرند. نویسنده از بچه‌دار شدن قطع امید می‌کند. حالا، بچه‌های فامیل مزه بچه را به آن‌ها می‌چشانند. هما، خواهر سیمین، بخاطر مسائل خانوادگی، خودکشی می‌کند و سیمین و شوهرش بچه‌های خواهر را می‌آورند پیش خودشان. در سفری به اروپا، دکتری به نویسنده می‌گوید که اگر زن جوانی بگیرد شانس معالجه‌اش بیشتر خواهد شد. نویسنده با چند زن رابطه برقرار می‌کند و سیمین به روابطش پی می‌برد و او همه چیز را اعتراف می‌کند. نویسنده می‌رود سر قبر پدرش.

خلاصه متن بخش نوزدهم

نویسنده سر قبر خواهرش هم می‌رود. این خواهر به سرطان پستان می‌میرد. او، برای آنکه دست مرد غریبه به تنش نخورد، تن به جراحی نمی‌دهد، اما می‌گذارد که سرب داغ روی پستان سرطان‌دارش بگذارند.

لغات	
[cut(ting), severing]	قَطْع
[grave - cemetery]	قَبْر - قَبْرِسْتان
[cause, reason]	عِلَّت ج. عِلَل
[relation]	رَابِطَه ج. رَوَابِط
[therapy, curing]	مُعَالَجَه ج. مُعَالَجَات
[problem]	مَسْأَلَه ج. مَسَائِل
[result]	نَتِیْجَه ج. نَتَائِج
[confessing, admission]	اعْتِرَاف
[cancer - cancerous]	سَرطَان - سَرطَان دَار
[to arrange, to establish]	بَر قَرَار کَرْدَن
[to find out, to discover]	پِی بُرْدَن (بَر)
[to accept]	پَذِیْرْفَتَن
[to submit (to)]	تَن دَادَن
[to cause to taste (vt)]	چَشَانْدَن
[to be touched]	دَسْت خُورْدَن
[to get a wife]	زَن گِرِفتَن
[to put/place; to allow]	گُذَاشْتَن
[to die]	مُردَن
[to/at (some place or s.o.)]	پِیْش
[for the sake of]	بِخَاطِرِ
[lead]	سُرْب
[to/at the grave(site)]	سَر قَبْرِ
[taste, flavor]	مَزَه
[hot]	دَاغ
[shortage, lack]	کَمبُود
[child, offspring]	فَرزَنْد
[suicide]	خُودکُشِی
[strange(r)]	غَرِیْبَه
[surgery]	جِرَاحِی
[hope]	أَمِید
[loss of hope]	قَطْعِ أَمِید
[breast]	پِستَان

قرآن را بستم و از پنجره نگاهی به بیرون انداختم. مردها و زنها
 یکهو سر يك قبر کپه می شدند. و انگشتها به سنگ و سرها پائین.
 مدتی می ماندند و بعد تك تك برمی خاستند. به نسبت جرأتی که داشتند
 یا به نسبت ارثی که برده بودند - یعنی بستگی با صاحب قبر. یعنی به
 نسبت نزدیکی با آخرت. مگر نه؟ و از تعدادشان و جنسیتشان می شد
 ۵ فهمید که صاحب قبر کیست. پدر است یا مادر است یا خواهر و برادر
 یا شوهر و عمه و خاله. و زنی تنها بر سر قبر آنطرف نهر چنان ضجه می
 زد که انگار شوهرش داماده بوده و از توی حجله یکسر آمده اینجا. اما
 نه. بچه زنك دورش می پلکید. خوب چه مانعی دارد؟ مگر همه مثل تو
 عقیم اند؟ از توی حجله هم می شود رفت به عالم آخرت و بچه هم داشت. ۱۰
 می بینی که در گورستان هم خودت را رها نمی کنی، احمق! و زنك؟ خودش
 يك کپه سیاهی. عین مادرم. و دمر و سر قبر افتاده. و صدایش؟ چقدر
 شبیه صدای خواهرم. راستی مادر یادت هست که روی سینه خواهر سرب
 داغ کرده گذاشتید؟ هان؟ همان از توی حجله نمی دانم چه دردی گرفته بود
 که آخر سرطان شد. و درمانها و دکترها. به هووداری راضی شد اما به ۱۵
 عمل نشد. آخر شوهر او هم بچه می خواست. عین من. مسخره نیست؟ و
 خواهرم عجب سرتق بود. باز هم عین من. نمی خواست دست مرد غریبه
 به تنش برسد. با مچهای مودار. و لابد موهای سفید. که از زیر ساقه
 دستکش بیرون زده. گرچه طبیب او پیر نبود. البته من توی مطب
 دیدمش نه پای تخت عمل. مچ دستش با يك دگمه نقره بسته بود. و ۲۰
 رویش نقش سکه های هخامنشی. بخود من گفت اگر پستانش را برداریم
 دو سه سالی مهلت دارد. درست همینطور. و برای خواهرم؟ مثل اینکه
 گفته باشد اگر چادرش را برداریم. هر دو یکسان بود. یارو البته به
 فارسی نگفت. نه برای اینکه قصابی قضیه را پوشانده باشد. بلکه مثلا تا

۲۵ مریض را نترساند. ترس! خواهرکم خودش خواسته بود سرب داغ کرده بگذارند. گفته بود دلم می‌خواهد آتش جهنم را هم توی همین دنیا ببینم. آخر همه‌چیز دیگرش را دیده بود. تجربه کرده بود. ولی هرچه کردیم برای عمل حاضر به تجربه نشد که نشد. عجب سرتق بود. که مگر چه خیری از این زندگی برده‌ام؟ با این قُرْمَساق ... اصطلاح خودش بود.

۲۰ هیچوقت اسم شوهرش را بزبان نمی‌آورد. یا ضمیر سوم شخص بکار می‌برد یا یکی از این فحش‌ها. و ... بچه که ندارم تا پایش بنشینم ... و راست گفته بود میدانی مادر چطور شد که من در رفتم؟ یعنی رفتم سفر؟ یادت هست؟ آخر من که کف دستم را بو نکرده بودم. دکتر گفته بود که تا مغز استخوانهاش پوک می‌شود. گفته بود به کوچکترین ضربه‌ای يك هو ساق پایش می‌شکند یا لگن خاصره‌اش. بهمین وقاحت. میدانی یعنی چه ۲۵ مادر؟ یعنی گردویی از درون پوسیده. و پوستی که حتی ضخامت نازک ترین پوست گردو را هم نداشت ... و آنوقت چه پوستی؟ زخم می‌گفت عین مرمر. صاف و نرم. یا برگ‌گل. یادت هست مادر؟ تو خودت برایم تعریف کردی به کمک خاله و خواهرهای دیگر سرب داغ کرده گذاشته بودید روی سینه‌اش ...

۴۰ خبرش را بعدها بمن داده بودند. سرب را گذاشته بودند توی اجاق آب شده بود و کف اجاق وارفته بود بعد آتش را پس زده بودند و سرخی فلز که پریده بود تکه سرب پهن و نا صاف و سوراخ سوراخ را گذاشته بودند روی پستانش ... عجب! من حالا می‌فهمم! بله حالا. که چرا هر وقت اسم بچه می‌آید من یاد خواهرم می‌افتم و سرطانش و سرب داغ کرده روی ۴۵ سینه‌اش و بوی گوشت

قرآن را تو جلد کهنه‌اش گذاشتم و پاشدم و:

– مادر نمی‌رویم؟ بد هوایی است. می‌ترسم نفست باز تنگ بشود.

– برویم ننه سری هم به عمقزی گل بته بزنیم. دیرت که نمی‌شود؟

نه مادر. من دیگر آزاد شدم. برویم. و راه افتادیم. نفر آخر من. ۵۰

در مقبره را بستم. یعنی در خانه را. و خداحافظ پدر. و ممنون. می‌دانی
که من هیچوقت از تو تشکر نکرده‌ام ... اما حالا از ته قلب ممنونم. اگر
تو خواهرمان را همین جا خوابانده بودی ... اما تا یادم نرفته. اینرا هم
بدان که من سنگ قبر تو نیستم. یادت هست که می‌گفتی دنیا دار بده
بستان است؟

۵۵

- 1 Why did the doctor speak with the narrator about his sister's breast operation in a language other than Persian? (lines 25-27)
- 2 What is a person doing if he/she puts his/her index finger on a tombstone with his/her head down? (l. 4)
- 3 How long could the narrator's sister have lived if she had been operated on? (ll. 23-24)
- 4 What sickness did the narrator's sister suffer? (l. 17)
- 5 Why didn't the narrator's sister ever allow a doctor examine her? (ll. 23, 25)
- 6 How did the narrator's sister call her husband? (ll. 32-33)
- 7 Why would the narrator's sister never call her husband by his first name? (l. 33)
- 8 What did the narrator's mother use to treat his sister's breast cancer? (l. 41)
- 9 How did the narrator's sister die? (ll. 43-45)
- 10 Whose grave did the narrator and his mother visit next? (l. 51)

- قرآن را بستم و از پنجره نگاهی به بیرون انداختم. مردها و زنها
 یکهو سرِ یك قبر کُپّه می‌شدند. و انگشت‌ها به سنگ و سرها پائین.
 مدتی می‌ماندند و بعد تَكَ تَكَ برمی‌خاستند. به نِسَبَتِ جُرّاتی که داشتند
 یا به نِسَبَتِ ارثی که برده بودند - یعنی بستگی با صاحبِ قبر. یعنی به
 نِسَبَتِ نزدیکی با آخرت. مگر نه؟ و از تعدادشان و جنسیتشان می‌شد ۵
 فهمید که صاحبِ قبر کیست. پدر است یا مادر است یا خواهر و برادر
 یا شوهر و عمّه و خاله. و زنی تنها بر سرِ قبرِ آنطرفِ نهر چنان ضجه می
 زد که انگار شوهرش داماده بوده و از تویِ حِجَلِه یکسر آمده اینجا. اما
 نه. بچهٔ زنک دورش می‌پلکید. خوب چه مانعی دارد؟ مگر همه مثلِ تو
 عقیماًند؟ از تویِ حِجَلِه هم می‌شود رفت به عالمِ آخرت و بچه هم داشت. ۱۰
 می‌بینی که در گورستان هم خودت را رها نمی‌کنی، اَحْمَقُ! و زَنَك؟ خودش
 یك کُپّه سیاهی. عینِ مادرم. و دَمَرُو سرِ قبر افتاده. و صدایش؟ چقدر
 شبیه صدای خواهرم. راستی مادر یادت هست که روی سینهٔ خواهر سُرَبِ
 داغ کرده گذاشتید؟ هان؟ همان از تویِ حِجَلِه نمی‌دانم چه دردی گرفته بود
 که آخر سرطان شد. و درمان‌ها و دکترها. به هووداری راضی شد اما به ۱۵
 عمل نشد. آخر شوهرِ او هم بچه می‌خواست. عینِ من. مَسْخَرَه نیست؟ و
 خواهرم عَجَبِ سَرِ تِقْ بود. باز هم عینِ من. نمی‌خواست دستِ مردِ غریبه
 به تنش برسد. با مُچهای مودار. و لَأْبُدِ موهای سفید. که از زیر ساقهٔ
 دِسْتِکِش بیرون زده. گرچه طبیب او پیر نبود. البته من تویِ مَطَبِ
 دیدمش نه پایِ تختِ عمل. مچ دستش با یك دگمهٔ نُقره بسته بود. و ۲۰
 رویش نقشِ سگه‌های هَخَامَنْشِی. بخودِ من گفت اگر پستانش را برداریم
 دو سه سالی مُهَلَّتِ دارد. دُرُست همینطور. و برایِ خواهرم؟ مثلِ اینکه
 گفته باشد اگر چادرش را برداریم. هر دو یکسان بود. یارو البته به
 فارسی نگفت. نه برایِ اینکه قَصَابِی قضیه را پوشانده باشد. بلکه مثلاً تا

۲۵ مریض را نترساند. ترس! خواهرگم خودش خواسته بود سُرَبِ داغ کرده بگذارند. گفته بود دلم می‌خواهد آتشِ جَهَنَّم را هم توی همین دنیا ببینم. آخر همه‌چیز دیگرش را دیده بود. تَجْرُبَه کرده بود. ولی هرچه کردیم برای عمل حاضر به تَجْرُبَه نشد که نشد. عَجَب سِرْتَق بود. که مگر چه خیری از این زندگی برده‌ام؟ با این قُرْمَساق ... اصْطِلَاح خودش بود.

۲۰ هیچوقت اسم شوهرش را بزبان نمی‌آورد. یا ضَمیرِ سوم شخص بکار می‌برد یا یکی از این فُحش‌ها. و ... بچه که ندارم تا پایش بنشینم ... و راست گفته بود میدانی مادر چطور شد که من در رفتم؟ یعنی رفتم سفر؟ یادت هست؟ آخر من که کفِ دستم را بو نکرده بودم. دکتر گفته بود که تا مَغْزِ اُسْتِخْوَانِهاش پوک می‌شود. گفته بود به کوچکتَرین ضَرَبه‌ای یک‌هو

۲۵ ساقِ پایش می‌شکند یا لَگَنِ خاَصِرِه‌اش. بهمین وَقَاحَت. میدانی یعنی چه مادر؟ یعنی گردویی از دَرَوَن پوسیده. و پوستی که حتی ضِخَامَتِ نازک ترین پوستِ گردو را هم نداشت ... و آنوقت چه پوستی؟ زخم می‌گفت عینِ مَرَمَر. صاف و نَرَم. یا برگِ گل. یادت هست مادر؟ تو خودت برایم تعریف کردی به کَمکِ خاله و خواهرهای دیگر سُرَبِ داغ کرده گذاشته بودید روی سینه‌اش ...

۴۰ خبرش را بعدها بمن داده بودند. سُرَب را گذاشته بودند توی اُجَاقِ آب شده بود و کفِ اُجَاقِ وارفته بود بعد آتش را پس زده بودند و سُرُخِی فِلِز که پریده بود تَکّه سُرَبِ پَهَن و نا صاف و سوراخ سوراخ را گذاشته بودند روی پستانش ... عَجَب! من حالا می‌فهمم! بله حالا. که چرا هر وقت اسم بچه می‌آید من یاد خواهرم می‌افتم و سرطانش و سُرَبِ داغ کرده روی سینه‌اش و بوی گوشت

قرآن را تو جلدِ کُهنه‌اش گذاشتم و پاشدم و:

– مادر نمی‌رویم؟ بد هوایی است. می‌ترسم نَفَسَتِ باز تنگ بشود.

– برویم ننه سری هم به عَمَقِزِی گُل بُتّه بزینم. دیرت که نمی‌شود؟

نه مادر. من دیگر آزاد شدم. برویم. و راه افتادیم. نفرِ آخر من. ۵۰

درِ مَقبره را بستم. یعنی درِ خانه را. و خداحافظ پدر. و مَنون. می‌دانی
که من هیچوقت از تو تَشکُّر نکرده‌ام ... اما حالا از ته قلب مَنونم. اگر
تو خواهرمان را همین جا خوابانده بودی ... اما تا یادم نرفته. اینرا هم
بدان که من سنگِ قبرِ تو نیستم. یادت هست که می‌گفتی دنیا دارِ بده
بستان است؟

۵۵

لغات و اصطلاحات

gold	طَلَا	stove, fireplace	أَجَاق
praying for the dead	فَاتِحَه خَوَانِي	give and take	بِدَه بَسْتَان
metal	فَلِيز	in proportion to, relative to	بِه نَسَبَت
pimp to one's own wife	قُرْمَسَاق	to stand up	پَاشْدَن
pile, heap	كُپَه	breast	بَسْتَان
to be unaware	كَفِ دَسْتِ رَا بُو نَكْرَدَن	rotten	پُوسِيْدَه
cemetery	گُورَسْتَان	hollow, empty	پُوك
pelvis	لِگَن خَاَصِرَه	operating table	تَخْتِ عَمَل
marble	مَرْمَر	sex	جِنْسِيَّت
ridiculous	مَسْخَرَه	bridal chamber	حِجَلَه
hairy, shaggy	مُودَار	(bride)groom, son-in-law	دَامَاد
thin	نَازُك	glove	دَسْتَكَش
silver	نُقْرَه	on one's stomach	دَمَرُو
design, impression	نَقْش	lead	سُرَب
Achaemenid	هَخَامَنْشِي	to stop by	سَر زَدَن
having a second wife	هُوودَارِي	cancer	سَرَطَان
equal	يَكْسَان	coin	سَكّه
		bride	عَرُوس

آخر āxar [ع.ص] (ص) دیگر، دگر،

دیگری، یکی از دو چیز یادوکس، غیر؛
ج. آخرین.

آخر āxer [ع.ص] (ص) پسین، واپسین،
پایان، انجام، فرجام؛ مق. اول، آغاز.

آخر بین āxer-bīn [ع.ف.ا] (افا)

عاقبت اندیش، آنکه از پیش نتیجه
کارها را دریا بد؛ مرد آخر بین مبارک بنده-
ایست (مثنوی).

آخر بینی āxer-bīnī [ع.ف.ا] عمل

آخر بین، عاقبت اندیشی.

آخرت āxerat [ع.ا] (ا) آن جهان،

جهان دیگر، سرای دیگر، عقبی؛
«باید در فکر آخرت بود.»

See the "Notes" section at the end of *Advanced Persian Reader* for a more comprehensive word list for Unit 19.

پرسش و پاسخ

- ۱- وقتی کسی انگشت روی قبر می‌گذارد و سرش را پائین می‌آورد، چکار دارد می‌کند؟
- ۲- چرا خواهر راوی راضی به عمل نشد؟
- ۳- اصطلاح "من کف دستم را بو نکرده بودم" یعنی چه؟
- ۴- خواهر راوی به جای عمل جراحی به چه کاری راضی شد؟
- ۵- راوی از کدام کارخواهرش طرفداری می‌کند: راضی نشدن به عمل یا استفاده از سرب داغ؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیتراهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() بیماری و مرگ خواهر جلال
() گفتگوی جلال و مادرش از ورای سنگ قبر
() فکر بچه در قبرستان
- ۲- خواهر راوی
() به گذاشتن سرب داغ روی سینه‌اش راضی شد ولی به هوو داری راضی نشد.
() اسم شوهرش را به عنوان احترام به زبان نمی‌آورد.
() نه بچه داشت و نه از زندگی با شوهرش راضی بود.
- ۳- کلمه "سرتق" یعنی
() آرام و ملایم
() سرسخت و یکدنده
() خشمگین
- ۴- دکتر به این دلیل جراحی پستان را به فارسی نگفت
() که خواهر راوی از عمل نترسد.
() چون نمی‌توانست به فارسی حرف بزند.
() چون مکالمه اصلا به فارسی نبود.
- ۵- گذاشتن سرب داغ روی سینه خواهر راوی به خواسته
() خودش بود.
() مادرش بود.
() راوی بود.

مترادف و متضاد

متضاد كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

ب		الف
نشستن	_____	۱ - ضخيم
سالم	_____	۲ - غريبه
زير	_____	۲ - احمق
مشكى	_____	۴ - مريض
زيرك	_____	۵ - برخاستن
هميشه	_____	۶ - نزديك
متفاوت	ناصاف	۷ - صاف <-----
نازك	_____	۸ - نرم
آشنا	_____	۹ - سفيد
ناصاف	_____	۱۰ - يكسان
دور	_____	۱۱ - هيچوقت

مترادف كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

ب		الف
بيشرمی	_____	۱ - جرأت
بیمار	_____	۲ - كُپه
ناله و زاری	_____	۲ - سَرِيق
شجاعت	_____	۴ - مُهلت
توده	میان تهی	۵ - پوك <-----
لجباز	_____	۶ - وقاحت
يکراست	_____	۷ - ممنون
خبر نداشتن	_____	۸ - مريض
فرصت	_____	۹ - ضجّه
میان تهی	_____	۱۰ - يكسر
متشكر	_____	۱۱ - كف دست را بونکردن

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- چنان **ضجّه‌ای می‌زد** که انگار شوهرش داماده بوده و از توی حجله یکسره آمده اینجا.

شیونی سر داده بود

گریه‌ای می‌کرد

عَرّ و بوقی می‌کرد

۲- البته من توی **مطب** دیدمش نه پای تخت عمل.

دفتر دکتر

آزمایشگاه

راهرو

۳- مردها و زنها **یکهو** سر یک قبر کپه می‌شدند.

ناگهان

یکدفعه

یکمرتبه

۴- آخر من که **کف دستم را بو نکرده بودم**.

از ماجرا خبر نداشتم

از همه جا بی‌خبر بودم

نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده بود

۵- به خود من گفت اگر پستانش را برداریم دو سه سالی **مهلت** دارد.

وقت

فرصت

شانس

درست یا غلط

۱- راوی در گورستان تنها است.

۲- بیماری خواهر راوی سرطان سینه بوده‌است.

۳- خواهر راوی برای معالجه خود چندین بار مورد عمل جراحی قرارمیگیرد.

۴- جلال تصمیم خواهرش را مبنی بر نرفتن پیش دکتر احمقانه میدانند.

۵- مادر جلال پیشنهاد میکند برای معالجه دخترش از سرب داغ استفاده کنند.

۶- استفاده از سرب داغ خواهر جلال را کاملاً شفا میدهد.

۷- از متن برمی‌آید که جلال دلش برای افراد خانواده‌اش تنگ شده‌است.

نکته دستوری

مروری بر جملات شرطی با «اگر»: (بخش‌های ۲ تا ۱۹)

- ۱ - اگر راستش را بخواهید ما دو دیواریم که هیچ کوچه‌ای میان ما نیست. (۵د)
- ۲ - اگر دوام تن دیگری در کار نباشد ... چرا این مکانیسم را تحمل کنم. (۶د)
- ۳ - اگر تو نیائی توی اطاق عمل، من هم نمی‌روم. (۸د)
- ۴ - اگر نشانی‌اش را بدهم خیلی از زنهای این شهر می‌شناسندش. (۸د)
- ۵ - من اگر زندگی را از سر بگیرم در کوشش برای بچه‌دار شدن فقط به این قسمت اکتفا می‌کنم. (۸د)
- ۶ - من اگر خیلی همت کنم برای اطبا همان قدر ارزش قائم که قبیلۀ دماغ پهن‌های برنئو نسبت به جادوگرشان. (۹د)
- ۷ - اگر حالش را داشته باشی و از او بپرسی پس یک آدم سالم ... چه مشخصاتی دارد؟ آنوقت باز چشمهایش را می‌دراند و یک سخنرانی دیگر (۱۰د)
- ۸ - اگر با بچه‌های مردم خوب تا کنی و گرم باشی و قصه برایشان بگویی ... پدر و مادرشان می‌گویند حسرت دارد. (۱۱د)
- ۹ - اگر تو بخواهی من هیچ حرفی ندارم. (۱۴د)
- ۱۰ - یعنی می‌گویی اگر ددر بروی مسأله حل می‌شود؟ (۱۵د)
- ۱۱ - این یک کیسه چادرپوش که اگر کمی بلندتر گریه کند، صدا بجای از حلقش، از استخوانهایش در می‌آید. (۱۸د)
- ۱۲ - بخود من گفت اگر پستانش را برداریم دو سه سالی مهلت دارد. (۱۹د)
- ۱۳ - اگر خیلی علاقمندی باید یکسال زیر نظر باشی ... (۲د)

- ۱۴- اگر هنوز خیال می‌کنی بچه لازم داری چه بهتر از بچه‌های خواهر ... (۱۴د)
- ۱۵- اگر حالا يك درصد شانس داری با عوض کردن زن می‌شود پنجاه درصد. (۱۶د)
- ۱۶- عین عضوی که اگر بیکاره ماند، فلج می‌شود. (۵د)
- ۱۷- اگر بچه‌دار شدم؟ ... و که خوب. معلوم است. می‌گیرمت. (۱۶د)
- ۱۸- قدیمی‌ها راست گفته‌اند که اگر دلتان گرفت بروید سراغ اموات. (۱۸د)
- ۱۹- اگر این قضیه نبود من هرگز نمی‌دانستم میکروسکپ چه جور چیزی است. (۲د)
- ۲۰- آن خواهرم که مرد اگر بچه می‌داشت و سواسی نمی‌شد. (۵د)
- ۲۱- اگر و سواسی نشده بود زیاد بخودش ور نرفته بود سرطان نگرفته بود. (۵د)
- ۲۲- و راستی اگر آن چشمهای هیز را مرده‌شور نبسته بود من با این دکتر چه بایست می‌کردم؟ (۸د)
- ۲۲- و خیلی بدجوری می‌شد اگر يك نسخه خانوادگی به این سادگی احترامش را می‌باخت. (۸د)
- ۲۴- اگر در او اثر نکرده بود از کجا که در من نکند؟ (۸د)
- ۲۵- اگر قرار بود اسرار اطبا برملا بشود دیگر دکان هیچ دعانویس و رمالی بسته نمی‌شد. (۱۰د)
- ۲۶- راستی چه می‌شد اگر تیمارستانی می‌داشتیم با ظرفیت پذیرائی دو میلیون نفر؟ و این حضرت را می‌گذاشتیم تا اداره‌اش کند؟ (۱۰د)
- ۲۷- اگر پدر من بجای سه پسر دو تا می‌داشت چه می‌شد؟ (۱۶د)
- ۲۸- اگر نمی‌رفتی چه می‌شد؟ (۱۷د)
- ۲۹- اگر همه تشابه می‌بود که لازم نبود تو از مادر بزایی. (۱۷د)

تبدیل‌ها

مصدر داخل پرانتز هر جمله را به صورت درست خود تبدیل کنید:

- ۱- نمی‌خواست دست مرد غریبه به تنش _____ (رسیدن).
- ۲- گفته بود دلم می‌خواهد آتش جهنم را هم توی همین دنیا _____ (دیدن).
- ۳- خواهرم می‌گفت بچه که ندارم تا پایش _____ (نشستن).
- ۴- می‌ترسم نفست باز تنگ _____ (شدن).
- ۵- برویم سری هم به عمقزی گل‌بته _____ (زدن).